

افشای راز یک جنایت در کمتر از ۱۲ ساعت

کامران علمدهی
روزنامه‌نگار

دقایقی از نیمه شب چهارشنبه گذشته بود که افسر کشیک آگاهی با کارآگاه کمالی تماس گرفت و خیلی کوتاه گفت: سلام جناب سرگرد، پسر جوانی در خیابان پیروزی ... به قتل رسیده است. دقایقی بعد سرگرد کمالی به سمت نشانی اعلام شده حرکت کرد. وقتی به محل جنایت رسید بلافاصله محدوده کشف جسد با نوارهای صحنه جرم، ورود ممنوع بسته شد مأموران تشخیص هویت، پزشکی قانونی

و تکنیسین‌های اورژانس در محل حضور داشتند. جمعی از اهالی محل پشت نوار زرد رنگ ایستاده بودند و هرکسی ظن و گمان خود را برای دیگری تعریف می‌کرد. سرگرد کمالی به سختی راهی باز کرد و وارد محوطه کشف جسد شد. بررسی صحنه قتل نشان می‌داد که مقتول جوانی بیست و چند ساله بوده که با ضربات چاقو یا قمه به قتل رسیده است. ضمن اینکه به نظر می‌رسید قاتل یک نفر نبوده؛ چراکه مشاهدات اولیه گواهی می‌داد که جنایت، با دو جسم نوک تیز متفاوت صورت گرفته است. پس از آن جسد با دستور قضایی به پزشکی قانونی منتقل شد.

فروشنده که نمایشگاهی در خیابان ۱۷ شهریور بود، پیدا شد. سرگرد به همراه دو مأمور به سرعت به جلوی نمایشگاه رفتند و با کلید به شیشه مغازه کوبیدند. کارگر نمایشگاه در حالی که خواب‌آلود بود پشت شیشه آمد و تا مأموران پلیس را دید در را باز کرد. سرگرد از او پرسید نشانی خانه صاحب نمایشگاه را می‌خواهم. کارگر جوان گفت: من مسیر را چشمی بلدم. بعد سوار ماشین پلیس شد و سرگرد کمالی را به جلوی خانه صاحب نمایشگاه برد و بالاخره نشانی خریدار خودرو پیدا شد.

دستگیری زوج قاتل

نشانی متعلق به یک مغازه میل فروشی در چهاردانگه بود. ساعت ۷ صبح به محل رسیدند و به صورت نامحسوس منتظر شدند تا صاحب مغازه میل فروشی و همدستش به سرکار بیایند. همان کسانی که به احتمال زیاد عاملان قتل جوان ۲۸ ساله بودند.

یک ساعتی گذشت تا اینکه دوو سفیدرنگ با همان شماره پلاکی که مرد مغازه‌دار پشت پاکت خالی سیگار نوشته بود، رسید. مردی تقریباً جوان جلوی مغازه توقف کرد کلیدی را از جیبش درآورد. روی زانوهایش نشست و کلید را به داخل قفل فرو برد اما پیش از آنکه کلید را در قفل بچرخاند سایه سرگرد را روی سرش احساس کرد.

خسرو به آرامی سرش را بالا آورد و تا خواست حرفی بزند سرگرد گفت: باز نکن باید با هم به اداره پلیس برویم. مرد جوان که انگار فهمیده بود ماجرا چیست از جا بلند شد و گفت: ناموسی

مغازه دار در حالی که دست‌هایش می‌لرزید از زیر ترازوی مغازه، یک تکه پاکت سیگار خالی را بیرون آورد که با خودکار قرمز شماره پلاک خودرو را نوشته بود. سرگرد که به سررخ خوبی رسیده بود لبخندی زد و به مغازه‌دار گفت: بابت کمکی که به پلیس کردی ازت ممنونم و مطمئن باش در هیچ مرحله‌ای نه اسمی از تو می‌آید و نه پای تو را وسط می‌کشم.

سرگرد کمالی حالا ۳ سررخ داشت؛ خودروی دووی سفید، مرد و زن سرنشین خودرو و پلاک خودرو. این سررخ‌ها سبب شد تا سرگرد به سرعت به اداره آگاهی برگردد و تلاش خود را برای شناسایی عاملان قتل مضاعف کند.

ساعت از ۳ صبح گذشته بود که پس از استعلام پلاک خودرو مشخص شد خودرو متعلق به مردی ۴۶ ساله به نام خسرو است. سرگرد به اتفاق دو مأمور به سمت خانه رفتند اما مشخص شد خسرو یک ماه قبل از این خانه نقل مکان کرده بود. سرگرد احتمال داد متهمان از کشور خارج شوند یا با هویت دیگری زندگی پنهانی خود را ادامه دهند. چند دقیقه‌ای تأمل کرد و بعد سوار ماشین پلیس شد و با همکاری در پلیس راهور تماس گرفت و از آنها خواست تا نشانی فروشنده خودروی دووی سفید را پیدا کنند.

دقایقی بعد و زمانی که عقربه‌های ساعت به عدد ۵ نزدیک می‌شد. نشانی

و جدی از مرد میانسالی که پشت دکل بود پرسید: مگر می‌شود در نزدیکی مغازه‌ات کسی را کشته باشند و تو خبر نداشته باشی؟!

مغازه‌دار در حالی که آب دهانش را قورت می‌داد با صدایی لرزان پاسخ داد: پای مرا وسط این ماجرا نکشید.

سرگرد دوباره و محکم‌تر از قبل پرسید: من افسر آگاهی هستم اگر همکاری نکنی به خاطر پنهان کردن راز جنایت بازداشتت می‌کنم. من حدوداً یک ساعتی است که کل خیابان را بررسی کردم و تو تنها کسی هستی که مطمئنم از ماجرا خبر داری.

مغازه دار گفت: اما من سرگرم کارم بودم.

سرگرد گفت: اتفاقاً همین که این همه آدم جمع شده‌اند و تو حتی از مغازه‌ات خارج نشدی، عجیب است.

مغازه دار گفت: قسم می‌خورم که دخالتی در ماجرا نداشتم. من فقط یک خودروی دووی سفید دیدم که زن و مردی داخل آن بودند از خودرو پیاده شدند و جسد این پسر جوان را بیرون انداختند و رفتند.

سرگرد در حالی که نگاه معناداری به مغازه‌دار می‌کرد پرسید: بقیه‌اش؟

نخستین سررخ

سرگرد کمالی پس از بررسی جسد چند دقیقه‌ای در پیاده روی خیابان محلی که جنایت در آن رخ داده بود قدم زد اما به موضوعی که نظرش را جلب کند، نرسید. سپس به سراغ افرادی رفت که در آنجا جمع شده بودند ولی هیچ‌کدام نتوانستند سررخ محکمی به پلیس بدهند. تیم تحقیق این بار به سراغ خانه‌هایی که مشرف به صحنه جنایت بودند، رفتند و بازهم دست خالی برگشتند. سرگرد در حالی که مطمئن بود می‌تواند سررخ مهمی در صحنه جرم پیدا کند به ناگاه نور چراغ یک مغازه در فاصله ۵۰ متری از محل کشف جسد نظرش را جلب کرد. به طرف مغازه رفت. برایش عجیب بود که مرد مغازه‌دار با وجود اینکه به راحتی می‌توانسته محل حادثه را ببیند و شاهد این رفت و آمدها بوده بدون کنجکاوی از مغازه‌اش بیرون نیامده بود به همین خاطر راهش را به سمت مغازه کج کرد و به سراغ فروشنده رفت.

وارد مغازه که شد بدون مقدمه به چشم‌های مرد فروشنده زل زد و در حالی که کارت شناسایی‌اش را نشان می‌داد با صدای خشک

بود... بعد هم بدون هیچ مقاومتی دستانش را جلو آورد تا به آن دستبند بزنند.

سرگرد از خسرو پرسید: همسرت کجاست؟

خسرو جواب داد: به زخم چیکار دارید؟ خواهش می‌کنم پای او را وسط نکشید. من خودم پویا را کشتیم.

سرگرد گفت: پای زنت وسط هست. دو نوع برش چاقو روی بدن مقتول وجود داشت. طبق شواهد تو به همراه زنت مرتکب این قتل شده‌اید.

خسرو سرش را پایین انداخت و گفت: خانه بردارش.

سرگرد همان موقع به راننده گفت: به نشانی که خسرو می‌گوید برو تا متهم دوم را هم بازداشت کنیم.

انگیزه جنایت

ساعت ۱۰ صبح بود که سرگرد کمالی به همراه خسرو و همسرش به اداره آگاهی رسیدند و بازجویی‌ها آغاز شد. بعد از ۲۸ ساله‌ای که به قتل رسیده چند ماه پیش از قتل با همسر خسرو آشنا شده و بعد از چند هفته با تهدید از او خواسته با وی ارتباط پنهانی برقرار کند اما وقتی با جواب منفی او روبه‌رو شده تهدیدهایش را بیشتر کرده و زن جوان را تحت فشار قرار داده تا اینکه خسرو متوجه ماجرا شده و از همسرش می‌خواهد تا نیمه شب با پویا قرار بگذارد و بعد هم جنایت رخ داده است.

به این ترتیب عاملان جنایت در کمتر از ۱۲ ساعت شناسایی و دستگیر شدند.

جرم توهین مقید به نتیجه نیست و در واقع یک جرم مطلق است. با استناد به مواد قانونی ذکرشده، بسیاری از رفتارهایی که روزانه رخ می‌دهد، مصداق توهین محسوب می‌شوند و با علم به مجازات‌های قانونی منظور شده در قانون مجازات، می‌توان فرد توهین‌کننده را مورد پیگرد قانونی قرار داد.

نیست، ممکن است شخصی به کسی که در میان جمعی حضور ندارد، توهین کند. منظور از حضور، فقط حضور فیزیکی نیست بلکه همین که شخص مخاطب، مثلاً از طریق تلفن، الفاظ توهین‌آمیز را می‌شنود یا از طریق ارتباط اینترنتی حرکات توهین‌آمیز را مشاهده کند، کفایت می‌کند. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت

حیات نیستند نیز مشمول ماده ۶۰۸ می‌شود چرا که ممکن است توهین به بازماندگان تلقی شود و آنها شاکی شوند.

از سوی دیگر گفته شده اگر کسی در یک مکان خصوصی و بدون حضور شاهد به دیگری توهین کند، مرتکب جرم شده است. حتی حضور مخاطب توهین هم شرط تحقق

در ماده ۶۰۸ قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۷۵ پیش‌بینی شده است که «توهین به افراد از قبیل فحاشی و استعمال الفاظ رکیک، چنانچه موجب حد قذف نباشد، به مجازات شلاق تا ۷۴ ضربه یا ۵۰ هزار تا یک میلیون ریال جزای نقدی خواهد بود». برخی معتقدند توهین به اشخاصی که در قید

شاید خیلی از افراد ندانند که به کار بردن الفاظ رکیک و ناشایست درباره دیگران چه به شکل حضوری، چه مجازی و حتی پشت سر مردگان بر اساس قانون مستحق مجازات است.

توهین در لغت به معنای خوار کردن، سبک داشتن، خوار و خفت است. توهین جرم تلقی می‌شود و

مجازات توهین چیست؟